

گذشته و آینده کمونیسم در پرتو سنتز نوین بخش اول: «شکست یا ورشکستگی؟»

۱ - مقدمه

همانگونه که در بیانیه «کمونیسم بر سر دوراهی: پژمردگی یا شکوفایی؟» تاکید شده، جنبش بین‌المللی کمونیستی با یک تقاطع تاریخی مهم روبرو شده است. یک دوره از مبارزه پرولتاریای جهانی برای سرنگونی نظام سرمایه داری جهانی به پایان رسیده است، ما در آستانه ورود به دوره‌ی دیگری هستیم. اینکه دوربعدی چگونه رقم خواهد خورد به تلاشهای نظری و عملی کمونیست‌ها وابسته است.

مرحله اول با تولد مارکسیسم (۱۸۴۸) و سپس کمون پاریس (۱۸۷۱) آغاز شد و با انقلاب اکتبر در روسیه (۱۹۱۷) و انقلاب فرهنگی در چین سوسیالیستی (۱۹۴۷) ادامه یافت و سرانجام با شکست انقلاب در چین در سال ۱۹۷۶ به پایان رسید. بشریت برای نخستین بار در طول تاریخ شاهد تلاش آگاهانه برای تغییرسازمان اجتماعی (از روابط تولیدی اجتماعی تا روبنای سیاسی) بر پایه‌ی نوین بود. طبقه کارگر رهبری کننده این تلاش عظیم برای دستیابی به جامعه‌ی ای فارغ از ستم و استثمار بود. این تلاشها به شکست انجامیدند. پرولتاریا قادر نشد در آن دور از مبارزه طبقاتی بورژوازی را در سراسر جهان سرنگون کند و قدرت سیاسی در شوروی و چین سوسیالیستی را نیز از کف داد. این واقعیت بزرگ عینی - یعنی فقدان دولت‌های سوسیالیستی در جهان امروز - سرمنشا تأثیرات عمیق بر صفوف جنبش کمونیستی و سمت تحولات جهان کنونی شد. نیازمند زمان بود تا این واقعیت عینی در سطح ذهنی نیز خود را منعکس کند. هنوز جنبش بین‌المللی کمونیستی برخوردار موزونی با این واقعیت نداشته و ندارد. اغلب کسانی که خود را کمونیست می‌دانند چشم خود را بر این واقعیت بزرگ می‌بندند. بسیاری از آنها حاضر به رویارویی با این شکست عظیم و مواجهه با سئوالات و مسائلی که این شکستها بار آوردند، نیستند. این امر موقعیت خطرناک و بحرانی برای جنبش کمونیستی در سطح بین‌المللی بار آورده است. بدون یک جمعبندی علمی - انتقادی از تجارب مثبت و منفی مرحله قبل و سنتز علمی آنها قادر به از سر گذراندن این بحران نخواهیم بود. تنها با ترکیب دید گسترده تاریخی با موشکافی فعال و انتقادی تجارب انقلابی - بویژه تجارب سترگ و تعیین کننده - و درس گیری از آنها می‌توان به استقبال دور دوم انقلاب‌های پرولتری رفت. در اینجا تمرکز بحث حول دوره‌ی اول است. اینکه آن دوره چگونه رقم خورد، چه دستاوردها و کمبودهایی داشت و چرا بدون دفاع و تکیه به دستاوردها و جذب درس‌های مثبت و منفی آن نمی‌توان افق و راه روشنی برای رهایی بشریت ترسیم کرد.

از پرسش بسیاری از مردم که به محض روبرو شدن با یک کمونیست طرح می‌کنند، شروع کنیم.

مگر کمونیسم شکست نخورد؟ چرا شما هنوز دنبال تحقق یک امر شکست خورده هستید؟ مگر تجربه شکست انقلاب‌های پرولتری در قرن بیستم برای اثبات اینکه کمونیسم غیر ممکن است، کافی نیست؟

بطور مسلم هر کمونیستی نیز به نوعی در ذهن خود با این قبیل پرسشها کلنجار می‌رود. مگر می‌توان با این مسئله کلنجار نرفت. آن هم در دوره‌ی ای که تمام بلندگوهای بورژوازی در سطح بین‌المللی - بویژه پس از فروپاشی شوروی (در ابتدای دهه ۹۰ میلادی که دیگر کشوری سوسیالیستی نبود و فقط ماسک سوسیالیسم را بر چهره داشت) - به کار افتاده اند تا به مردم ثابت کنند که ایده کمونیسم یک پروژه ورشکسته است. یک امر روشن است، کمونیستها باید به شکست خود اذعان کنند. به این معنا که امروزه کشور سوسیالیستی در جهان موجود نیست و نزدیک به چهار دهه است که کمونیستها در کشوری قدرت سیاسی کسب نکرده‌اند.

بورژوازی مدام تبلیغ می کند که کمونیسم ورشکسته از آب در آمد. به دلیل آنکه از ابتدا کمونیسم ایده ای غلط و اتوپایی بود. تحمیل وهم و خیال به واقعیت بود. از نظر بورژوازی کمونیستها شکست خوردند زیرا می خواستند يك ایده غیر واقعی را بر طبیعت بشر تحمیل کنند. آنها می گویند به همین دلیل کمونیسم به فاجعه ختم شد و شکست اش اجتناب ناپذیر بود. آیا تصویری که بورژوازی از شکست ما ارائه می دهد درست است؟ آیا واقعا تجربه کمونیسم فاجعه بود؟ ما شکست خوردیم اما این شکست نشانه غلط بودن ایده های ما نبود و نیست. شکستی بود که اساسا به عوامل عینی یعنی به تناسب قوا در سطح بین المللی بستگی داشت. نگهبانان نظم کهن توانستند ذخایر و قوای خود را علیه انقلاب سوسیالیستی به آرایش در آورده و بکار گیرند و کشورهای سوسیالیستی نوپا را شکست دهند. ما می توانیم بدرستی تاکید کنیم که شکست خوردن در چند نبرد، نشانه تعیین سرنوشت کلی جنگ نیست. ما کماکان می توانیم بر این حقیقت عینی تاکید کنیم که سرنگونی يك طبقه و گذر از يك نظام اقتصادی اجتماعی به نظامی دیگر پروسه ای بسیار طولانی است. تثبیت قدرت بورژوازی در مقابل قدرت فئودال ها و نظام فئودالیسم چند صد سال به درازا کشید. تثبیت قدرت پرولتری و گذر به کمونیسم نیز بسیار طولانی تر و پیچیده تر خواهد بود زیرا هدفش از میان بردن نظام طبقاتی است نه نشان دادن يك نظام طبقاتی بر جای قبلی. اما با این وجود واقعیت این است که امروزه نمی توانیم در این حد از استدلال باقی بمانیم. مهم است که در این زمینه بگونه ای علمی رفتار کنیم. به این معنا که قبل از هر چیز بدور از هر گونه تعصب و چشم بستن بر واقعیات، به درستی توضیح دهیم که چرا کشورهای سوسیالیستی نوپا شکست خوردند. باید از سطح به عمق رویم و مانند هر دانشمندی ثابت کنیم که چرا آزمایشهای انجام شده نشانه غلط بودن نظریه کمونیسم نبوده، بلکه هنوز این نظریه و مفاهیم اساسی برخاسته از آن - با تکیه به همان آزمایشهای باصطلاح شکست خورده - از اعتبار برخوردار بوده و کماکان صحیح است. برای اینکار باید ببینیم آنچه که همگان از آن به عنوان شکست یاد می کنند، چه بود؟ واقعا چه اتفاقاتی افتاد؟ معانی و ارزش های آن اتفاقات چه بود؟ آیا واقعا فاجعه بود؟ آیا کسب قدرتی که توسط پرولتاریا در چند کشور صورت گرفت واقعا نشانه غلط بودن نظریه کمونیستی مارکس است؟

اینکه مارکس چگونه تئوری های خود را از دل واقعیات عینی بیرون کشید مستلزم بحثی جداگانه است با این حال به این نکته باید اشاره کنیم مفاهیمی که او در ارتباط با کمونیسم و ضرورتش جلو گذاشت اساسا درست بود و هنوز منطبق بر جهانی است که در آن زندگی می کنیم. مارکس برنامه کمونیستی خود را هم از واقعیت جهانی که در آن زندگی می کنیم بیرون کشید و هم جهانی که می توانیم در آن زندگی کنیم. او بر مبنای حقایق جامعه کنونی مختصات جامعه آینده را پیش بینی کرد. اما این پیش بینی خیالی نبود بلکه متکی بر امکاناتی بود و هست که جامعه سرمایه داری از خود بروز می دهد.

برای اثبات شکست یا ورشکستگی باید به تاریخ رجوع کرد. بدون تحریفهای ارتجاعی یا خودستایی های بی محتوی. آنگونه که واقعا بود و گذشت. به قول هوارد زین (تاریخ دان مرفقی معاصر که چندی پیش در گذشت): «کسی که تاریخ نمی داند مانند آنست که دیروز به دنیا آمده است.» بدون آشنایی با تاریخ و عملکرد کمونیسم طی ۱۶۰ سال گذشته، مشکل بتوان از ایده های آن قویا دفاع کرد. آن هم در دورانی که ما با بزرگترین مغزشویی تاریخ توسط بورژوازی بین المللی روبرو هستیم. تا کنون صدها میلیارد دلار به این مغزشویی اختصاص یافته است. روزی نیست که يك مقاله یا کتاب پر از تحریف و دروغ در رابطه با کمونیسم و تاریخ کمونیسم منتشر نشود. استالین را که بساط فاشیسم در اروپا را جمع کرد با هیتلر برابر می کنند، لنین را يك ماکیاولیست بیرحم جلوه می دهند، مائو را با چنگیز خان مقایسه می کنند و چون اتهام قتل عام به او را نمی توانند ثابت کنند، سراغ این می روند که فردی تشنه قدرت و «زن باره» بود. باید پرسید اگر کمونیسم مرده و ایده اش ورشکسته است پس چرا این همه دروغ و بهتان به يك ایده «مرده» زده می شود.

بورژوازی در ارتباط با تاریخ گذشته کمونیسم دو روش مشخص را دنبال می کند. روش تحریف و حذف. نخست اهداف، روشها و واقعیتهای زنده انقلاب های پرولتری را تحریف می کند. سپس تمام تلاشهای تبهکارانه خود - مانند محاصره و حمله نظامی، فشار بی وقفه اقتصادی و بمباران دائمی ایدئولوژیک را - که برای خفه کردن این انقلابها به کار برد - حذف می کند.

بورژوازی از طریق این تحریف و حذف می خواهد درخشان ترین دوران تاریخی که بشر با آن روبرو شد را از ذهنیت ها پاک کند تا سطح توقعات ایدئولوژیک - سیاسی مردم را کاهش دهد. چون تا زمانی که مردم در سر آرزوهای بزرگ نپروراند و به این آگاهی دست نیابند که امکان تحقق آنها هست، بورژوازی می تواند گریبان خود را حتی از حادثترین بحرانها خلاص کند.

در مواجهه با چنین وضعیتی و برای مقابله با مغزشویی های بورژوازی چه باید کرد؟ در مقابل تجربه تاریخی مرحله اول انقلاب های پرولتری چه رفتاری باید اتخاذ کنیم؟ آیا باید عقب نشینیم و اجازه دهیم آن دستاوردهای رهائی بخش دفن شوند. بدون شك این بزرگترین جنایت در حق بشریت و آینده جهان خواهد بود.

یا مانند برخی ها خود را نافته جدا بافته از دیگران دانسته و بر کل تجربه جنبش کمونیستی خط بطلان کشیده و بگوئیم این تجربه ها ربطی به مارکسیسم نداشته و مدعی شروعی از همان مبدا شویم. روش بازگشت به مرحله اول يك ایده و پروژه از هیچ پایه و متد علمی برخوردار نیست. این برخورد بیان سر فرودآوردن در مقابل تبلیغات بورژوازی و نشانه عجز و ناتوانی در ارائه يك جمعبندی علمی از گذشته است.

یا مانند برخی دیگر به شیوه ای دگماتیک خواهان تکرار همان تجارب قبلی شویم و چشم بر خطاها و درکهای غلط که تاثیرات بسزائی در شکست و نوع شکست کشورهای سوسیالیستی داشتند، ببندیم.

در بررسی مرحله اول انقلابهای پرولتری به دستاوردهای این انقلابها خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که این انقلابها با اتکا به قدرت سیاسی کسب شده توسط پرولتاریا، چه تحولات عظیمی را درچه سطحی و با چه کیفیتی برای مردم بوجود آورد. تحولاتی که تا پیش از آن حتا به ذهن طبقات دیگر نمی رسید و آن طبقات حتا جرات نمی کردند به اینگونه تحولات نزدیک شوند چه رسد به آن که آنها شالوده یک نظام اجتماعی نوین قرار دهند، یعنی از بین بردن انباشت فقر و ثروت در دو قطب، از بین بردن تمایز میان زن و مرد، تمایز میان کار فکری و یدی، میان شهر و روستا. متفکرین طبقات دیگر حتا بفکرشان نمی رسید که چنین تحولاتی مطلوب و ممکن است. آنان همه گونه توجیه را برای رد آنها در انبان داشتند.

ما نیز در پروسه این تکاملات و تغییرات بیش از پیش آموختیم که انقلاب پرولتری یعنی چه و چه باید باشد. در طی این پروسه ها از اشتباهات خود درسهایی بیرون کشیدیم. مفاهیم خود را بررسی کردیم. در ارتباط با اولین تلاش های مان برای انقلابات پرولتری و در گام های آغازین نقاط ضعف و محدودیتهای خود را معین کردیم. ما از تجربه گذشته خویش دفاع می کنیم، چرا که جنبه عمده آنها صحیح بود و هست. اما آگاهی که این جهش های واقعی رخ داده در قرن بیستم خالی از اشتباهات نبوده اند و بدون نقد اشتباهات و ضعفها در عملکرد و تفکرمان که نقش درجه دوم و فرعی نسبت به بدنه عظیم دستاوردهای انقلاب های سوسیالیستی داشته قادر به دفاع موثر و جدی در مقابل حملاتی که امروزه به تجربه کمونیسم می شود نخواهیم بود. دیالکتیک دفاع از بدنه گسترده و غنی انقلاب های پرولتری در نقد علمی اشتباهات، ضعفها و محدودیتهای تاریخی آنها است. بویژه آنکه این انقلاب ها مانند هر آغاز دیگری آغازی کامل و ناب نبودند. هیچ آغازی در هیچ زمینه ای نمی تواند بدون ضعف ها و اشکالات باشد. نمی تواند بازتاب کامل و بی نقصی از آینده ای باشد که آن را نمایندگی می کند.

تا زمانی که طبقات و مبارزه طبقاتی موجود است، شکست انقلاب های سوسیالیستی نیز امکان پذیر است. بعد از پیروزی انقلاب های پرولتری در کشورهای مختلف و استقرار نظام اجتماعی سوسیالیستی، طبقات چه در سطح آن کشورها و چه در سطح جهانی به بقای خود ادامه میدهند. تنها با پیروزی انقلاب کمونیستی جهانی است که این وضعیت عوض می شود و

طبقه بورژوازی دیگر نخواهد توانست ذخایر مادی و فکری خود را برای مغلوب کردن راه کمونیسم به میدان آورد و مانع تغییر جهان و محو جامعه ی طبقاتی شود. ما شکست خوردیم چون دشمن هم بلحاظ فکری و هم بلحاظ مادی از ما قویتر بود. از یکسو انقلاب در چارچوب کشورها انجام میشود و از سوی دیگر تا زمان انقلاب در سطح جهان، امکان این شکست خواهد بود. جهان قادر نیست راه حل یکبار برای همیشه برای تمام جهان در يك زمان ارائه دهد. بنابراین دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم، پیچیده بوده و بطور ناموزون پیش خواهد رفت. اما رابطه بین اشتباهات ما با این شکست ها نیز باید بدرستی تئوریزه شود. در درجه نخست باید اشتباهات تجزیه و تحلیل و از آنها جمعبندی شود. برخی از این اشتباهات بسیار جدی بودند و نتایج وخیمی بار آوردند. هدف از پرداختن به این اشتباهات معذرت خواهی از بورژوازی نیست. بلکه برای انقلابی کردن درکهای مان و تجزیه و تحلیل علمی برای پیشرفت های بعدی است. ما در متن بررسی شکست انقلاب های سوسیالیستی هم تاثیرات تعیین کننده چرخش های نامساعد در اوضاع عینی (در سطح ملی و بین المللی) را نشان خواهیم داد و هم تاثیرات اشتباهاتی که در مواجهه با مشکلات عظیم در خط مشی رهبری این انقلاب ها رخ داد. اشتباهاتی که موجب نامساعد تر شدن اوضاع شد. هر چند این ضعفها و اشکالات علت عمده شکست نبودند ولی به شرایط شکست یاری رساندند. تفاوت است میان علت شکست با عوامل تقویت کننده ی آن. اشتباهات ما علت شکست نبودند، بلکه راه را برای شکست سهل تر کردند و برای نیروهای مخالف وضعیت را آسانتر ساختند.

زمانی مارکس در مورد انقلابهای پرولتری گفت: «... انقلابهای پرولتری ... مدام از خود انتقاد می کنند، پی در پی حرکت خود را متوقف می سازند و به آنچه که انجام یافته به نظر می رسد باز می گردند تا بار دیگر آن را از سر بگیرند، خصلت نیم بند و جوانب ضعف و فقر تلاشهای اولیه خود را بی رحمانه به باد استهزا می گیرند، دشمن خود را گویی فقط برای آن بر زمین می کوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا علیه آنها قد برافرازد.» (۱)

تنها با چنین روحیه انقلابی و نقادانه و متد علمی است که می توان از تجارب غنی مرحله اول انقلاب پرولتری برای دستیابی به سنتز نوینی از علم انقلاب کمونیستی دست یافت. تجاربی که به اندازه کافی مواد و مصالح لازم را در اختیار ما برای انجام این وظیفه قرار داده است.

۲ - کمون پاریس اولین دیکتاتوری پرولتاریا

قبل از بررسی تجربه کمون پاریس (۱۸۷۱) - و همچنین انقلاب اکتبر روسیه (۱۹۱۷) و دو انقلاب در چین (انقلاب دمکراتیک نوین و سوسیالیستی در سال ۱۹۴۹ و آغاز «انقلاب در انقلاب» به نام انقلاب فرهنگی در سال ۱۹۶۶) - باید بر يك واقعیت تاریخی بزرگ تاکید گذاریم. امروزه بسیاری از مردم جهان با ایده های پیشرو آشنا هستند و بدان باور دارند. ایده هایی نظیر: استثمار بد است، ستم بر زن ناپسند است، نژادپرستی زشت است، فخر فروشی يك ملت به ملت دیگر حماقت است، تلفیق دین و دولت نشانه عصر جاهلیت و بردگی بشر در مقابل قوای مهار نشدنی طبیعت و جامعه طبقاتی است، اعدام باید برچیده شود، همه باید از حق بیان برخوردار باشند و انسانها باید از آزادی های فردی و حقوق برابر برخوردار باشند، این حق اولیه هر انسان است که امکانات اولیه زندگی از سر پناه و مسکن و بهداشت و خلاصه رفاه اجتماعی برخوردار باشد و ... برخی از این ایده ها و نرمهای اجتماعی ناشی از آن در سطح گسترده ای در جهان برای مردم مرفقی جا افتاده است. اما کمتر کسی فکر می کند که این ایده ها و نرمها در چه زمانی و توسط چه کسانی در جوامع امروزین طرح شده اند و مهمتر از آن توسط چه قدرت سیاسی عملی شدند. البته برخی از این ایده ها را بورژوازی تحت عنوان «حق برابر» برسمیت شناخت و جنبه قانونی بدانها بخشید. بورژوازی مدعی حل مشکلات جوامع بشری بود اما سریعاً «حق برابر» محدودیتهای تاریخی خود را در رفع این مشکلات نشان داد. فروش و استثمار نیروی کار مبتنی بر تولید و مبادله کالایی، بشر را با دهشتهای دیگر روبرو کرد. در بسیاری از

نقاط جهان حتی وظایفی که تاریخا در چارچوبه نظام سرمایه داری، قابل تحقق بوده، لاینحل باقی ماندند.

این انقلاب های پرولتری بودند که نه تنها به شکل رادیکالی وظایف دمکراتیک بجامانده از قبل را عملی ساختند بلکه ورای افق و چارچوبه «حق برابر» رفتند و نقطه رجوع دیگری را آفریدند. تاریخ انقلاب های پرولتری یعنی تاریخ ایده ها و اقدامات پیشرویی که بشر برای نخستین بار بطور واقعی برای حل مشکلات بنیادین جوامع طبقاتی مانند تقسیم جامعه به طبقات، تضاد میان کارفکری و یدی، تضاد میان زن و مرد و شهر و روستا و کارگر و دهقان آگاهانه در دستور کار خود گذاشت.

در این چارچوبه تجربه کمون پاریس به عنوان اولین حکومت کارگری جهان از اهمیت زیادی برخوردار است. حکومتی که حدودا دو ماه و نیم (از ۱۸ مارس تا ۲۸ مه ۱۸۷۱) دوام آورد. این حکومت حاصل انقلاب کارگران و توده های زحمتکش پاریس علیه بورژوازی و اشراف بود. این انقلاب در هنگامه جنگ ارتجاعی خونین و بیرحمانه ای که میان امپراطوری پروس برهبری بیسمارک و امپراطوری دوم فرانسه تحت رهبری لویی بناپارت - برادر زاده ناپلئون - صورت گرفت. ۱۵۰ هزار نفر از طرفین در آن جنگ ارتجاعی جان باخته و مردم فرانسه دچار فلاکت و بدبختی شده بودند، در اثر شکست و تسلیم لوئی بناپارت پاریس به محاصره پروس ها در آمد، مردم پاریس که برای مقابله با ارتش پروس (در ۲۵۴ گردان ۲۵۰ هزار نفره) مسلح شده بودند، دریافتند که قبل از هر چیز لازمست با توطئه های اشراف و تسلیم طلبی بورژوازی خودی مقابله کنند. شرح جزئیات این انقلاب در این نوشتار ممکن نیست. (۲) اما برای نخستین بار وضعیتی در تاریخ بوجود آمد که توده کارگر - همراه با خرده بورژوازی رادیکال شده در پاریس در یک اقدام توده ای و با تکیه به نیروی مسلح توده ای که گارد ملی خوانده می شد، قدرت را در یک شهر بدست گرفتند. آنچه که این انقلاب را از انقلاب های پیشین (بویژه قرن نوزدهم) متمایز می کرد، گسست از افق و اهداف بورژوایی بود. چرا که هدفش تکمیل نهاد دولت نبود بلکه از بین رفتن آن بود. ایده آل کموناردها فراتر از جمهوری خواهی بورژوایی بود. آنان مردم فرانسه را در بیانیه شان به انقلابی مدرن فراخواندند: «که از کلیه انقلاب هایی که تاریخ را روشنی بخشیده اند وسیعتر و بارآورتر» باشد.

می توان از طریق خاطرات شاهدان عینی و گزارشها با تصاویری از این انقلاب آشنا شد. «یک روز بعد از انتخابات کمون ۲۷ مارس - ۲۰۰ هزار نفر به شهرداری مرکزی آمدند تا نمایندگان برگزیده خود را در آنجا مستقر کنند. شیپورها فرمان حمله می دادند و توپ های کمون در کناره رودخانه می غریدند. ناگهان صداها آرام گرفت. اعضای کمیته مرکزی و کمون، با شالهای قرمز بر دوش روی پلانفرم ظاهر شدند. رانویه یکی از رهبران کمون گفت: شهروندان قلب من بیش از آن از شادی سرشار است که بتوانم نطق کنم فقط به من اجازه دهید که از مردم پاریس به خاطر سرمشق بزرگی که به جهان دادند تشکر کنم. یکی از اعضای کمیته نام کسانی را که انتخاب شده بودند اعلام کرد. طلبها برای ادای احترام به صدا در آمد و دسته موزیک با همراهی ۲۰۰ هزار نفر سرود ماریسی یز (۳) خواند و همه قلب ها از شادی می طپید و همه چشم ها از اشک پر بود. هرگز پاریس به این گونه به تحرك در نیامده بود.

کمیته مرکزی کاملا حق داشت که در عین هیجان ندا سر دهد که پاریس امروز صفحه تازه ای در کتاب تاریخ گشود و نام قدرتمند خود را در آن ثبت کرد.»

«این یکی از آن نقطه عطفهای بزرگ تاریخ بود که در آن خلقی می تواند از نو شکل بگیرد.»
براستی کمون پاریس سمبلی شد برای جهانی که می تواند از نو شکل بگیرد. اما این حکومت تحت محاصره ارتش پروس با انواع دسیسه ها و توطئه چینی و سرانجام جنگ داخلی از جانب اشراف و بورژوازی فرانسه روبرو شد. جنگی که در دو هفته آخر ماه مه ۱۸۷۱ به اوج رسید. بورژوازی، کمون را غرقه در خون کرد. با خون مدافعان قهرمانش، با چند تصویر از این قهرمانی آشنا شویم.

«باریکاداها سریعا افزایش یافتند. باریکارد خیابان ریولی که می بایست شهرداری را حفظ می کرد در میدان سن ژاک و تقاطع سن دنی برپا شده بود. ۵۰ کارگر کار ساخت و ساز را انجام می دادند در حالی که انبوهی از کودکان گاری های دستی پر از خاک را از میدان می آوردند. این کار با چند متر عمق و شش متر ارتفاع با سنگرها، روزنه ها و ساختمانی به محکمی قرارگاههای نظامی که بنای آن می بایست چند هفته طول می کشد در عرض چند ساعت ساخته شد.»

«یک گردان کوچک از لحاظ تعداد شاید دویست نفر ولی مصمم در سکوت راه می رفت. بر دوش آنها تفنگ هم دیده می شد. این ها افراد معتقد به انقلاب اجتماعی بودند که چشم و هم چشم های شخصی آن ها را از دیگران دور نگهداشته بود.»

سرانجام ارتش ورسایپی ها - محلی که در آن نمایندگان بورژوا و ارتش تی بر پناه گرفته بودند -

وارد پاریس می شود و قتل عامها را آغاز می کند.

«زنی که کودک خود را در اغوش داشت هنگام اعدام از زانو زدن خودداری نمود و خطاب به همراهانش فریاد زد: به این کثافتها نشان دهید که راه با قد برافراشته مردن را می دانید.»

«هرگز زنان چنین پر تعداد به صحنه نیامده بودند بی هراس از مرگ و آسیب با تن پوشی از زخمهای وحشتناک. گوش هایشان پر از فریادهایی بود که از پیکرهای ریش ریش زخمیان بر می خاست. پس مصممانه تفنگ به دست می گرفتند و می رفتند تا همان زخمها و دردها را پذیرا شوند چه بی هراس در سنگر چه بی رحم در نبرد چه خونسرد پای دیوار هنگام تیرباران.»

بی جهت نبود که روزنامه تایم درآندوره نوشت: «اگر ملت فرانسه فقط از زنان تشکیل شده بود چه ملت وحشتناکی می شد.»

طی آن دو هفته پاریس مدام با صحنه هایی از تیرباران جمعی مردم روبرو بود. اسیران بدون هیچ ترحمی در خیابانها تیرباران می شدند. سرهنگی نام اسیری را پرسید. او جواب داد «زنده باد کمون مرگ بر ادمکشها» او را فوراً به کنار دیوار رانده و تیرباران کردند.

در آخرین جلسه اعضای شورا و کمیته مرکزی کمون دلسکلوز وزیر جنگ کمون اعلام کرد «تمام اعضای کمون با حمایلهای خود از همه گردانهایی که در بولوار ولتر جمع میشوند سان ببینند آن گاه در پیشاپیش آنها به طرف نقاطی که باید فتح گردد حرکت کنند.»

«دلسکلوز با ورود به باریکاد به چپ پیچید و از تخته سنگها بالا رفت. برای آخرین بار صورت جدی او در قاب ریش سفیدش چرخیده به سوی مرگ بر ما ظاهر شد ناگهان ناپدید گردید انگار صاعقه او را زده باشد. او به میدان شاتودو افتاد.» هراس بورژوازی از دلسکلوز تا بدان حد بود که حتی پس از مرگ هم توسط دادگاههای بورژوازی به مرگ محکوم شد.

درگوشه ای دیگر اوژن وارلن را می بینیم. «عضو کمیته مرکزی کمون، کارگری که به تنهایی و صرفاً با قدرت اراده خود و با صرف ساعات نادری که شب ها پس از کارگاه و برای مطالعه برایش می ماند خود را آموزش داد. آموختن نه با این قصد که به بورژوازی راه یابد آن چنان که خیلی ها کردند ولی به قصد آموزش و رهایی مردم. او یکی از اعضای فعال انترناسیونال اول بود و از ابتدای تا انتها کمون فعالانه کار کرد. از معدود کموناردهایی بود که با نظریات مارکس آشنایی داشت. زمانی که در ۲۸ مه در خیابانی دستگیر شد. به مدت یکساعت او را روی زمین کشاندند با ضربه شمشیر سرش را شکافتند و پس از تیرباران مثله اش کردند.»

آنچه که این قهرمانی را از دیگر قهرمانی های تاریخ جدا می کرد چشم انداز و برنامه اجتماعی بود که در راسش قرار داشت. محرك شان امری کاملاً زمینی و مشخص بود: ساختن دنیایی نو که در آن انسانی توسط انسانی دیگر مورد بهره کشی قرار نگیرد و کسی مورد ستم واقع نشود. علت اینکه همه با شعار «زنده باد کمون» به استقبال مرگ می رفتند آینده ای بود که کمون نمایندگی می کرد، آینده ای که در اقدامات خاص کمون فشرده شده بود. اقداماتی که بشر برای نخستین بار با ضرورت انجامش روبرو شده بود. برای همین لازم است ببینم که این حکومت در طول عمر کوتاهش چه کرد و دستاوردهایش چه بود؟

کمون اولین حکومت در جهان بود که پلیس منکرات پاریس را منحل کرد؛ خدمت سربازی اجباری را حذف کرد و ارتش دائمی را ملغی کرد، تسلیح عمومی خلق را جایگزین ارتش سنتی کرد و

اعلام کرد که گارد ملی یگانه نیروی مسلحی است که هر شهروند می تواند عضو آن شود. جالب اینجاست که در تمام طول عمر کوتاه این حکومت در پاریس تقریباً از بزهکاری و جنایت خبری نبود. دستگیریهایی در حکومت بورژوازی در دوره های زمانی مشابه به رقم ۲۰ تا ۵۰ هزار می رسید، اما در دوران کمون به ۸۰۰ تا ۹۰۰ نفر تنزل یافت. دیگر جسدی در سردخانه ها دیده نمی شد، دزدی صورت نمی گرفت.

کمون وظایفی را که انقلاب بورژوازی فرانسه ناتمام گذاشته بود به سرانجام رساند. یعنی، برای نخستین بار در تاریخ بشر رسماً جدایی دین از دولت رسماً اعلام شد. جنایات کشیشان افشا، اموال کلیسا جزو اموال عمومی اعلام گردید و هر گونه کمک دولتی به نهادهای مذهبی لغو و آموزش و پرورش از کنترل کلیسا خارج شد. به قول مارکس علم برای اولین بار در تاریخ از قید زنجیرهای اسارت پیشدواری های طبقاتی و قدرت حکومتی حاکم بر آن رها شد. لائیسیت به معنای امروزینش بواقع دستاورد کمون بود. که تازه سی و چهار سال بعد بورژوازی فرانسه شکل دست و پا شکسته ای از آنرا قبول کرد.

کمون اولین دولتی بود که حکم اعدام را به مصاف طلبید. یعنی همانطور که ارتش را ملغی کرد گیوتین و اعدام را هم ملغی اعلام کرد. در روز ۱۶ آوریل ۱۸۷۱ گردان ۱۳۷ گارد ملی مأمور یافتن و سوزاندن دستگاه گیوتین شد. آن دستگاه در غوغای شادمانی عمومی مردم در ملا عام سوزانده شد.

کمون اولین دولتی بود که اتباع کشورهای دیگر براحته می توانستند به عضویت آن در آیند. وزیر کارش لئو فرانکل، کارگری از آلمان بود و فرمانده کل قوایش یاروسلاو دمبوسکی افسری انقلابی از لهستان بود که در روزهای نبرد از پای در آمد. این بدعتی در تاریخ بشر بود چرا که کموناردها عمیقاً باور داشتند که پرچم کمون پرچم جمهوری جهانی است.

برای اولین بار این حکومت بین فرزندان مشروع و نامشروع (که آنزمان پدیده نسبتاً گسترده ای بود) تمایزی قایل نشد و همه آنان را تحت حمایت خود قرار داد. کمون زنان بیوه و یتیمان جنگ را بدون تمایز تحت پوشش خود قرار داد. از جمله زنان سربازانی که در جنگ با کمون کشته می شدند. کمون فرمان تاسیس مهد کودک ها را صادر کرد و اعلام کرد که وظایف کارکنان این بخش نباید ابدی باشد و باید به صورت دوره ای بین آنها تقسیم شود تا از خستگی و طاقت فرسایی ناشی از تکرار يك کار جلوگیری گردد.

برای اولین بار حکومتی بر پا شد که از اقتدار خود برای از بین بردن نابرابریهای اجتماعی استفاده کرد. مزد همه کارکنان دولتی برابر با مزد کارگر اعلام گردید. فرمان تقلیل ساعات کار روزانه به هشت ساعت صادر شد. کار سخت شبانه کارگران نانوایی ممنوع اعلام شد، جریمه کارگران توسط کارفرمایان - که امری رایج بود- لغو شد. کارگاههایی که رها شده بودند در اختیار کارگران قرار گرفت تا با تعاون و همکاری و همیاری خودشان راه اندازی شوند. پرداخت کرایه های به تعویق افتاده از اکتبر ۱۸۷۰ تا آوریل ۱۸۷۱ لغو شد. این موضوع مهمی برای مردم تهیدست پاریس و خرده بورژوازی فقیر بود. موسسات گرو گیری اموال پرچیده شد. در موزه ها برای نخستین بار بطور مجانی بروی عموم باز شد. آزادی نشر و بیان گسترده شد. آموزش رایگان اعلان شد و کمیسیونی برای آموزش زنان تعیین شد. و اولین «آموزشگاه حرفه ای دختران» در ششم ماه مه افتتاح گردید.

هر يك از اعضای کمون منتخب مستقیم مردم و براحته قابل عزل بودند. نمایندگان کمون مرتباً مردم را در جریان مباحث و تصمیم گیریهای خود قرار می دادند، روزنامه ها حتی روزنامه های طرفدار نظم کهن آزاد بودند، قوه قضاییه انتخابی و بسیار ساده شد. دستگاهی اداری و قضایی با ۴۰۰ هزار کارکن که بار سنگینی بر مردم بود بسیار ساده و محدود شد. کمون نشان داد که فقط انقلاب می تواند عدالت را اجرا کند. مارکس به کمون لقب دولت ارزان داد. برای اولین بار مخارج دستگاه نظامی و غرامت جنگی از دوش مردم - بویژه دهقانان - برداشته شد. اینها شمه ای از اقدامات کمون بود. هر چند که کمون فرصت اجرای بسیاری از مصوبات و قرارهای خود را نیافت. ولی آنها پیشرفته ترین اقداماتی بودند که صد و چهل سال پیش مردم

جهان با آن روبرو شدند. این فاکت‌های تاریخی هم ماهیت کمون به عنوان اولین حکومت کارگری را به ما نشان می‌دهد و هم راز قهرمانی مردم پاریس را بر ما آشکار می‌کند. بهتر می‌توان فهمید که چرا دسته دسته با شعار زنده باد کمون پای دیوار در مقابل جوخه‌های اعدام می‌ایستادند. و البته می‌توان علت عمق سببیت و انتقام‌گیری بورژوازی فرانسه را هم فهمید. بورژوازی با قتل عام در حال تنبیه مردمی بود که طعم آزادی و رهایی را برای مدت کوتاهی چشیده بودند. مردمی که از ایده‌هایی پیرویی می‌کردند که مهر جامعه آینده را بر خود داشت. مردمی که نشان دادند می‌توان این ایده‌ها را عملی کرد.

کمون در یک نبرد نابرابر شکست خورد. اهمیت تاریخی برپائی کمون چنان عظیم بود که مارکس در بحبوحه برپایی کمون در مکاتبه ای نوشت: «نقطه عزیمت جدیدی که دارای اهمیت تاریخی - جهانی است یا به عرصه ظهور نهاده است.» و دو روز پس از شکست کمون خطابه معروف خود به نام جنگ داخلی در فرانسه را ایراد داشت و با جمع‌بندی از نقاط قوت و ضعف کمون از آن به عنوان «پیام آور پر افتخار جامعه نوین» یاد کرد.

کمون به دلایل گوناگون شکست خورد. اصلی‌ترین عامل، توازن قوای نامساعد به حال کمون بود. علیرغم تلاش‌های انقلابی برای برپایی کمون در شهرهای دیگر فرانسه، پاریس تنها ماند. فرانسه نیز در اروپا تنها بود و اروپا نیز به عنوان مهد پرولتاریا هنوز در سطح جهانی تنها بود. زیرا نظام سرمایه‌داری در حال گسترش در سطح جهان و اقبالش در حال صعود بود. به این معنا شکست کمون پیشاپیش رقم خورده بود. اما قهرمانی کموناردها میراث انقلابی بزرگی را بر جای نهاد. در یک مبارزه شکست خوردن یا بدون مبارزه شکست را قبول کردن، متفاوت است. دستاوردهای شکست در اثر مبارزه هزاران بار بهتر از پیروزی‌هایی است که آسان بدست می‌آید. به قول ویکتور هوگو: «جسدها بر خاک افتاده اما ایده‌ها برپا ایستاده‌اند.»

اما کمون از ضعف‌های مشخصی برخوردار بود. مهمترین ضعف کمون این بود که از یک فرماندهی سیاسی واحد برخوردار نبود. درک رهبران کمون از سرنگونی بورژوازی و پیشبرد تحولات انقلابی و ساختن جامعه‌ای نوین بر خرابه‌های جامعه‌ی کهن بسیار ابتدایی بود. کمون از خود قاطعیت نشان نداد. کموناردها براحتی می‌توانستند در ابتدا اردوی بورژوازی را مورد تعرض قرار دهند، به ورسای حمله کنند و ضربه کاری بدان وارد آورند و با مصادره بانکها ارتش دشمن را از پشتوانه مالی محروم سازند. اما از چنین اقداماتی سرباز زدند. ملغی ساختن ارتش حرفه‌ای موجب آن شد که به ضرورت سازمان دادن یک ارتش حرفه‌ای انقلابی بهایی داده نشود. رویارویی ارتش غیر حرفه‌ای با ارتش‌های اروپا که به کمک بورژوازی فرانسه آمده بودند غیر ممکن بود.

کمون پاریس بیان‌گسست از انقلاب‌های بورژوایی بود اما این گسست همه‌جانبه صورت نگرفت، هنوز به نشانه‌های کهن آغشته بود. کمون تلاش داشت به عنوان یک جمهوری قانونی برسمیت شناخته شود؛ تا حدی هم طبیعی بود چرا که کمون از اتحاد گرایش‌های مختلف کارگری و جمهوری خواهان رادیکال خرده بورژوا تشکیل شده بود. کمون سعی می‌کرد اقدامات خود را در چارچوبه جمهوری بورژوایی قانونی جلوه دهد. برای مثال علیرغم اینکه زنان نقشی حیاتی و قهرمانانه در ایجاد کمون و در نبرد برای دفاع از کمون بازی کردند؛ در کمون همچنان جایگاهی درجه دوم داشتند به دلیل درک‌های حاکم و بخشا ضد زن رایج در میان پرودنیست‌ها (۶) که نقش مهمی در رهبری کمون ایفا می‌کردند، به زنان حق رای اعطا نشد. چرا که اعطای حق رای به زنان خلاف قوانین جمهوری بود. بطور رسمی زنان نمی‌توانستند نماینده کمون شوند، هر چند که زنان انقلابی اراده خود را به کرسی می‌نشانند و نقش رادیکال خود را ایفا می‌کردند

هنوز پرولتاریای فرانسه اهمیت مبارزات مردم در مستعمرات فرانسه را در نیافته بود. برای نمونه کمون قادر نشد شورش مردم الجزایر علیه مستعمره‌چی‌ها فرانسه را به ذخیره سیاسی انقلاب خود بدل کند. همزمان با کمون در الجزایر شورش‌های توده‌ای علیه بورژوازی فرانسه جریان داشت. کمون برنامه روشنی برای دهقانان که آن زمان اکثریت جمعیت فرانسه را تشکیل می‌دادند نداشت. با وجود اینکه سعی کرد با برخی اقدامات پیام‌های رادیکالی به دهقانان ارسال دارد.

هر چند توازن قوای نامساعد به معنای بیش از حد قوی بودن دولت بورژوازی و متحدینش، علت اصلی شکست کمون بود اما مجموعه ضعفهای فوق به این شکست یاری رساند. در مرکز این ضعفها، فقدان رهبری قدرتمند قرار داشت. رهبری که با تکیه به شناخت علمی هم قادر باشد در برابر حملات ضدانقلابی اجتناب ناپذیر از سوی نیروهای طرفدار نظم کهن ایستادگی کند و هم تحول عمیق جامعه را در عرصه های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و ایدئولوژیک به پیش برد. کمون از چنین رهبری محروم بود.

امروزه برخی کمونیستها به جای نگرش علمی به تجربه کمون، آن را رمانتیزه می کنند. کمونارديسم را به جای کمونیسم نشانده و فقدان یک رهبری پیشاهنگ سازمان یافته و متحد به حول یک دیدگاه علمی مارکسیستی را از فضایل کمون معرفی می کنند. اما در واقع، این یکی از بزرگترین نقاط ضعف کمون و یکی از عوامل عمده ای بود که به شکست کمون در فاصله بسیار کوتاهی بعد از استقرارش خدمت کرد. به قول لنین « حزب طبقه کارگر وجود نداشت. طبقه کارگر از آمادگی و تعلیم درازمدت برخوردار نبود. هنوز تجسم روشنی از وظایف و راه حل ها موجود نبود. يك تشکیلات جدی سیاسی پرولتری وجود نداشت.» (۷) فقدان چنین رهبری و حتی تلاش برای عملی کردن فوری تدابیری که اساسا به نابودی هرگونه رهبری نهادینه شده می انجامید - مانند مخالفت با تمرکز قدرت در دستان کمیته مرکزی کمون تحت عنوان مخالفت با دیکتاتوری - یکی از علل عمده ناتوانی و سرانجام شکست کمون بود. فقدان چنین رهبری موجب شد عملا به ضدانقلاب فرصت داده شود تا قادر به جمع آوری قوا شود، به سوی پاریس حرکت کند و با وارد آوردن ضربه مرگبار، کشتار هزاران نفر از مصمم ترین جنگاوران کمون را عملی کند. از نقطه نظر تاریخی حتی اگر کمون موفق به درهم شکستن حملات ضدانقلاب می شد و ادامه حیات می داد، با چالش بزرگتری روبرو می شد. یعنی با امر تجدید سازماندهی و متحول کردن کل جامعه و نه فقط شهر پاریس به مثابه پایتخت. قدرت کمون در پاریس، دوره ای درخشان اما به شدت کوتاه بود. کمون در صورت ادامه حیات می بایست یک اقتصاد بنیادا جدید و متفاوت خلق کند: یک اقتصاد سوسیالیستی. کمون می بایست این کار را در کشوری انجام دهد که کماکان بخش بزرگ آن را کشاورزان خرد (دهقانان) تشکیل می دادند. کمون می بایست بر نابرابری و ستم عمیق و ریشه دار در سنت، به ویژه بر زنجیرهایی که طی هزاران سال زنان را اسیر کرده است غلبه می کرد. در این موارد هم نقاط ضعف و محدودیت های تاریخی کمون آشکار بود. مائو بدرستی در جمع بندی از کمون عنوان کرد: «اگر کمون پاریس شکست نمی خورد و به پیروزی می رسید، آنگاه به عقیده من، تا حالا دیگر به یک کمون بورژوایی تبدیل شده بود.» به این علت که برای بورژوازی فرانسه و همچنین بورژوازی بین المللی امکان نداشت به طبقه کارگر اجازه برخورداری از این همه قدرت سیاسی را بدهد.

با این وجود تجربه انقلابی کمون بر غنای تئوری انقلابی افزود و مانند هر انقلابی مفاهیم و واژگان سیاسی جدیدی را به میان آورد. زمانی مارکس بر پایه واقعیات جامعه سرمایه داری و درس گیری از انقلاب ها در تاریخ تشخیص داده بود که چگونه سرمایه داری شرایط را برای از بین بردن تمایزات طبقاتی، روابط تولیدی استثمارگرانه، و روابط اجتماعی ستمگرانه و واژگون کردن اندیشه هایی که از این روابط اجتماعی برمی خیزند، امکان پذیر کرده است. مارکس دریافته بود که انجام چنین تحولاتی، آسان نیست و يك شبه و با فرمانی نمی توان آنها را عملی کرد. او تشخیص داد که نیاز به دوران گذاری است، دوران گذاری که با دیکتاتوری طبقه کارگر و انقلاب مداوم رقم می خورد. تجربه کمون بر این مسئله مهم پرتو افکند. آنها فهمیدند که بدون درهم شکستن کامل ماشین دولتی کهنه (بطور مشخص در هم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی) و جایگزین شدن آن با قدرت دولتی کیفی متفاوت نمی توان اینکار را صورت داد. این دو با اصلاحیه ای که بعدها بر مانیفست کمونیست نوشتند بر این نکته - که حاصل تجربه کمون بود - اکیدا تاکید کردند. آنها نام این دولت گذار را دیکتاتوری پرولتاریا نامیدند. انگلس در مقابل کسانی که از اسم دیکتاتوری پرولتاریا وحشت داشتند؛ همانند شرایط امروزی که ما با آن روبرو هستیم گفت: «خیلی مایلید بدانید این دیکتاتوری چه گونه چیزی است؟

نگاهی به کمون پاریس بیندازید، خواهید دید که این همان دیکتاتوری پرولتاریاست.» (۸)

دیکتاتوری که متکی بر ابتکارات مردم و وسیع ترین دمکراسی برای توده ها است. کمون علیرغم ضعفها و عمر کوتاهش اولین دیکتاتوری پرولتاریا در جهان بود. دیکتاتوری پرولتاریا به این معنا که طبقه پرولتاریا از اتوریته و قدرت بر آمده از انقلاب توده ها استفاده می کند تا بر نابرابریها، ستمگریها و استثمار و افکار و ارزش های کهن فایق آید و موجودیت بشر را بکلی دگرگون سازد. عمر کوتاه کمون نشان داد که این کار امکان پذیر است هر چند مبارزه طولانی و بسیار پیچیده است. تجربه کمون دریچه ای شد تا چشم همگان بر حقایقی که مارکس کشف کرده بود باز شود. «غرش توپ های پاریس در همه جا موجبات تشدید تبلیغات انقلابی سوسیالیستی شد.» (۹)

مبارزه قهرمانانه پرولتاریا در کمون پاریس و شکست حکومت دوماهه اش سئوالات نوینی را در مقابل کمونیستها قرار داد. چگونه می توان در برابر واکنش مسلحانه بورژوازی ایستادگی کرد؟ چگونه باید قدرت نوین را سازمان داد که در مقابل حملات دشمنانش محفوظ بماند؟ چگونه می توان قدرت سیاسی را برای مدت طولانی تری حفظ کرد؟ این امر توجه و تمرکز کمونیستها را بر ایجاد ابزاری که بتواند پیروزی را تضمین و حفظ کند، گشود. البته فرصت محدود و درک های ابتدایی به کموناردها اجازه نداد که پیچیدگی های انجام تحولات اجتماعی که آغازگرش بودند را دریابند. تحولاتی که هدفش ساده کردن هر چه بیشتر نهاد دولت به لحاظ اداری - نظامی و فراهم آوردن شرایط برای زوال نهایی این نهاد بود. تجربه کمون پاریس دو مفهوم یا دو مقوله علمی را که از واقعیات مبارزه طبقاتی منتج شده بود به میدان آورد. مقوله حزب و دیکتاتوری پرولتاریا. تدوین و توضیح عمیقتر، همه جانبه تر و کاملتر این دو مقوله عملاً بر عهده لنین قرار گرفت. بی جهت نبود که لنین در بحبوحه انقلاب روسیه - چند ماه قبل از انقلاب اکتبر - درمخفیگاه خود به جمع بندی دوباره از درسهای کمون در کتاب دولت و انقلاب پرداخت و راه را برای پیروزی انقلاب اکتبر گشود.

منابع و توضیحات:

- ۱ - به نقل از کتاب «هجدهم برومر لویی بناپارت» اثر مارکس، برگردان باقر پرهام، نشر مرکز
- ۲ - برای کسب روایت دست اول از وقایع کمون پاریس به کتاب «تاریخ کمون پاریس» اثر لیساگاره (۱۸۷۶) رجوع کنید. این کتاب به زبان فارسی (با ترجمه بیژن هیومن پور) در سایت اندیشه و پیکار قابل دسترس است.
- اطلاعات مربوط به رویدادهای کمون عمدتاً برگرفته از کتاب فوق است.
- کتابها و نوشتارهای زیر نیز برای اطلاعات و تحلیل بیشتر مورد استفاده واقع شده اند:
- «جنگ داخلی در فرانسه» اثر مارکس، ترجمه باقر پرهام، نشر مرکز
- مقاله ای کوتاه از لنین به نام «در یاد بود کمون» - درج شده در مجله نگاه دفتر دوم
- «دولت و انقلاب اثر لنین» - فصل سوم، منتخب آثار لنین به فارسی
- «مبارزه طبقاتی و رهایی زن» اثر تونی کلیف، ترجمه فارسی این اثر در سایت سازمان فدائیان (اقلیت) قابل دسترس است.
- «کمون پاریس ۱۸۷۱» زیر نظر ا. ژلو بوفسکایا، برگردان محمد قاضی
- «کمون پاریس» اثر لئو ترتسکی، ترجمه احمد بیرشک
- «زنان آتش افروز»، بارید کیوان نشریه دانشجویی بذر، شماره ۱۳، آبان ۱۳۸۵
- «حماسه کمون پاریس و ارائه تاملی چند» نوشته تراب حق شناس، نشر نقطه شماره ۶، تابستان ۱۳۷۵
- ۳ - سرود مارسیز، از سرودهای انقلاب بورژوایی فرانسه است که اکنون سرود ملی این کشور است. خواندن آن توسط کموناردها نشانه آن بود که کمون هنوز عمیقاً از مفاهیم انقلاب بورژوائی گسست نکرده بود و البته هنوز انجام چنین گسستی زود بود بعد از کمون بود که سرود واقعی کمون یعنی انترناسیونال توسط اوژن پوتیه سروده شد.

۴ - کمون در ۱۳ آوریل تخریب ستون «واندوم» را به عنوان سمبل استعمار ملت های مستعمره و تبعیض میان ملت ها تصویب کرد. در بیانیه کمون در این زمینه چنین آمده است: «از آنجا که کمون، ستون سلطنتی میدان واندوم را یادبود توحش و سمبل خشونت و مظهر افتخارات دروغین و تاکیدی بر نظامی گری و نفی حقوق بین امللی و تجسم دشنام دایمی غالبان علیه مغلوبان و تهدیدی مستمر علیه یکی از سه اصل جمهوری فرانسه، یعنی برادری می شناسد، فرمان يك ماده زیر را صادر می کند: ستون واندوم ویران خواهد شد.» (پیشنهاد این اقدام توسط هنرمند نقاشی به نام «گوستاو کوریه» پیشنهاد شده بود.) (به نقل از مقاله حماسه کمون پاریس و ارائه تاملی چند، نوشته تراب حق شناس، مندرج در نشر نقطه شماره ۶، تابستان ۱۳۷۵)

۵ - منتخب مکاتبات مارکس انگلیسی صفحه ۳۲۰

۶ - بسیاری از رهبران کمون تحت تاثیر افکار پرودون (یکی از بنیان گذاران مکتب آنارشیسم در قرن ۱۹) قرار داشتند. مارکس در کتاب "فقر فلسفه" نظرات کلی پرودون را به نقد کشید. اما به دیدگاه های ویدر مورد زنان برخورد نکرد. «نظرات پرودون در برخورد به زنان در بسیاری زمینه ها بشدت رجاعی بود. به عقیده وی، فقط دو شغل برای زنان متصور بود: تن فروشی یا خانه داری. او که زنان را "جانوران زیبا" می نامید بر این اعتقاد بود که هرکس از برابری زنان دم زند ناگزیر به عشق آزاد و محکوم کردن ازدواج و محکوم کردن زنانگی، حسادت و نفرت نسبت به مردان و عطش جنسی رفع نشدنی دچار می شود.

زمان تاسیس انترناسیونال اول (حدود هفت سال قبل از برقراری کمون پاریس) نیز مبارزه ای در این زمینه در جنبش کمونیستی در گرفته بود. اکثریت قاطع هیئت نمایندگی فرانسه علیه عضویت زنان در این تشکیلات رای داد. استدلالشان این بود که: جای زن در کنار آتش خانه است و نه در مجمع بحث. کار و بررسی مشکلات انسانها به مردان مربوط می شود. کار زنان، بچه داری و رتق و فتق امور خانه کارگر است. از نظر هیئت نمایندگی فرانسه: نام پدر، بزرگترین نام کره ارض است: نان آور. نقش زنان هم در جامعه مهم است. بخش کار زن، خانواده است که يك ستون اصلی کل بنای جامعه است. پناهگاه آرامش بخش قلب های غمگین، روان های مضطرب و رنجیده. اگر زن وظیفه ای دیگر به دوش بگیرد به نفع جامعه نیست! به گفته آنان: زن باید به تربیت فرزندان بپردازد اگر چه به طور بلاواسطه نیروی هدایت کننده، پدر است. اگر زن درگیر کار صنعتی شود دیگر نمی تواند از وظایف طبیعی اش پیروی کند. ما چنین چیزی را نه در جامعه کنونی قبول می کنیم و نه به ویژه در جامعه تجدید سازمان یافته سوسیالیستی فردا!

علیرغم مخالفت های جدی با این نظرات عضویت زنان در انترناسیونال اول رای نیاورد. و اختیار عضو گیری زنان به واحدهای محلی واگذار شد.» (به نقل از مقاله «زنان آتش افروز»، باربد کیوان) قابل توجه است که مارکس تحت تاثیر حضور زنان در کمون قرار گرفت. او در کنفرانس سپتامبر ۱۸۷۱ انترناسیونال اول در لندن ضمن حمایت از نقش پر شور زنان در کمون، پیشنهاد داد که بخش های منحصر به زنان ایجاد شود چرا که زنان زیادی به کار مشغولند، نقش مهمی در زندگی ایفا می کنند و در کارخانه ها کار می کنند و در اعتصابات شرکت می کنند و بیش از مردان شور و شوق دارند و ترجیح می دهند تا خودشان با يك دیگر بحثهایی را ترتیب دهند. (به نقل از جلد دوم بین الملل اول، مجموعه و اسناد، اثر ژاک فریمون، نقل شده در کتاب مارکسیسم و آزادی اثر رایا دونایفسکایا، برگردان حسن مرتضوی و فریدا آفاری، نشر دیگر)

۷- در یاد بود کمون، اثر لنین

۸ - از مقدمه انگلس بر جنگ داخلی فرانسه

۹ - رجوع شود به منبع شماره ۷